

مسأله مبارزه با بیسوادی

مقاله‌ای که ترجمه آن را با مایه اندک خود بعهده گرفته‌ام
بقلم آقای ر . دون والون (R. DE MONVT-ALON)
هنگام انعقاد کونفرانس یونسکو در طهران بزبان فرانسه نگارش
یافته بود و در مطبوعات فرانسه منتشر گردیده نگارنده همین
مقاله نیز مؤلف کتابی است بعنوان دیکمیلیدارد بیسواد، که پارسال
در پاریس بچاپ رسیده است.
ایران اریا

کونگ فوئسو^۱ (کونفوئیوس) گفته است: « اگر بمن ماهی بدهی، یک
روز غذا خواهم خورد؛ اگر بمن ماهی گیری بیاموزی دیگر هرگز گرسنه نخواهم ماند»

۱ - کونگ فوئسو (Kung Fu-tseu) فیلسوف بزرگ و مشهور چینی است ظاهراً
پسال ۵۵۱ پیش از میلاد مسیح متولد شده است و در هفتاد سالگی وفات کرده است . (۴۸۹ پیش
از میلاد مسیح) فلسفه او مبنی بر اصول اخلاقی متعالی است که وفا و سنن ملی و خانواده را بر بالای
همه چیز و در ردیف اول قرار می‌دهد . این فیلسوف چینی در زمانی میزیسته است که تمدن هخامنشی
به اوج ترقی خود رسیده بود و با آنکه فلسفه او بتقریب مطابق سنت هخامنشیان است، هیچ‌سندی
در دست نیست که حاکی از روابط پارس و چین باشد . در همین عصر اخیر نیز شمار حکومت مارشال
پتن فرانسوی که عبارت از شرف و خانواده و وطن باشد با همین سنت مطابقت دارد .

اگر نام کونگ فوئسو در ایران به کونفوئیوس مبدل شده است بعلت آنست که مرجع
اهل قلم در ایران مطبوعات فرنگی است و کونگ فوئسو بصورت لطینی کونفوئیوس (Confecius)
در آمده است . تلفظ درست حرف (C) کاملاً حرف (س) فارسی نیست بلکه (چ) بسیار رقیق است
که در ایران اهل آذربایجان قادر بتلفظ آن هستند . مسلمانان چین این حرف را (ص) می‌نویسند.
مانیز از ایشان پیروی کردیم .

همه مسأله بیسوادی در این جمله گنجد است. احتیاج ملتی بخواندن و نوشتن از این روست که درخور اشتهای خود غذا بخورد، یعنی نشوونما بکند. این مایه دانستن برآستی برای نشوونمای او لزوم دارد.

باید اذعان کرد که الفبایبیهوده نیست و بهترین دلیل اینست که می بینیم همه دولتها به آن توجه دارند یا لااقل تظاهر می نمایند که به آن توجه دارند یونسکو کنفرانسی در طهران تشکیل داد و منظور او از آن این بود که پایه مبارزه را با بیسوادی در اکتاف زمین طرح نماید. آقای رونه ماهو (René Maheu) رئیس کل یونسکو، هنگام تهیه مقدمات این عمل اظهار کرد: «در طی ده سال ما میتوانیم بدونک مردم جهان تعلیم بدهیم ولی «مایتوانیم» بمعنی «ما خواهیم خواست نیست». پیش از هر چیز باید گفت که اشکال بزرگ در خواستن است تا در توانستن! امروزه همه شیفته شیوه انتشار معلومات مقدماتینند شیوه ای که امریکائیان «Rهای سه گانه» نامند: (wRiting و Rithmetic و Reading) یعنی خواندن و نوشتن و شمردن. ولی از آنچه همگی بیزارند بکار انداختن وسایل لازم است. بموجب آنکه افشاندن بذرافبا در حکم آتش زدن است به باروت یعنی تسریع در کار تجدد و تکامل جامعه های عمیق و درست معلوم نیست که همه دولتها طالب چنین تجدد و تکامل باشند. چه ملت های ساکن و آرام را آسانتر میتوان اداره کرد تا ملت های جنبنده را. ۴

۱ - در فرانسه مثلی است معروف خاص و عام گویند توانستن خواستن است - (Pouvoir C'est Vouloir) و نگارنده مقاله در اینجا به آن مثل اشاره کرده است. ناپولئون یوناپارت گفته است: «غیر ممکن فرانسوی نیست. یعنی اگر انسان بخواهد کاری را انجام بدهد، می تواند».

۲ - هیچ محل تردید نیست که فرمانروایان خود پرست اندیشه ای جز تحکیم قدرت خود ندارند و میخواهند تا زنده اند رعیت کور کورانه، طبع او امرشان باشد، آئینده ملت هر چه باشد برای شان یکسان است (دنیا پس مرگ من چه دریا، چه سراب) چه ملتی که بفهمد کور کورانه به او امرشان کردن نخواهد نهاد.

اگر سلاطین بزرگ ما از قبیل نادر شاه افشار و آقامحمدخان قاجار ذره ای در فکر آئینده ملت بودند هر آینه بتربیت و تکامل او همت می گماشتند (حال امرای کشورهای تازی نیز بر همین منوال است) تفاوت فاحش ما بین چنین فرمانداران و اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی و شاهنشاه معاصر بقیه پاورقی در صفحه ۸۳۰

الفبا آلتی است

باید به این مطلب پی برد که وقتی که سخن از بیسوادی هلثی می رود مراد طبقه بالغان است نه کودکانی که هنوز بسن دبستانیانند. شك نیست که در بسیاری از کشورها کودکان از آموزش آنچه بدان نیازمندند بی بهره اند. در این صورت شرط اول قدم ایجاد مدارس است، مدارس بسیار! ولی مسلماً عدم کفایت مدارس بعدی است که خانه آموزش از بنیان ویرانست (خواجه دربند نقش ایوان است. خانه از پای و بست ویران است) کودکان همینکه اندکی سواد بر گرفتند در جامعه ای بیسواد درمی آیند که بزودی دانش اندک ایشان را خفه میکند گذشته از این اگر جوانان درس عمل فاقد اسباب و آلتی باشند که مستلزم دانش و شناسائی ایشان است، بی گمان در رنج و زحمت خواهند افتاد. ۱

بقیه پاورقی از صفحه ۸۲۹

ایران اعلیحضرت محمد رضاشاه کاملاً آشکار است که همیشه ترقی و تعالی ملت را در نظر گرفتند و اقدامات شایان نمودند از قبیل تأسیس مدارس و دانشگاهها و گسیل کردن دانشجویان به اروپا و کشف حجاب زنان و قس علی ذلک.

البته آنان که میخواهند مردم را مانند اسیران بسخره بگیرند و از کار ایشان استفاده ببرند تربیت و ترقی آنان را بحال خود مضرمی دانند. در طی آن مدت مدیدی که فرانسویان به مردم الجزایر و بلژیکیان به اهل کونگو حکومت کردند، چه قدمی در راه تربیت و تعلیم آنان برداشتند؟ اکنون که این سرزمین ها مستقل شده اند. مردم الجزایر تقریباً همگی بیسوادند و سیاهان کونگو هنوز گوشت انسان می خورند.

۱- همینکه تعلیم و تربیت در جامعه ای بیسواد متداول شد، لامحاله در آغاز کار عواملی ظاهر می شود که باعث سرگردانی و نومییدی تعلیم یافتگان می گردد. نخست اینکه عده شان محدود است و اختلاف عادت و مشرب طبقه بیسواد و جاهل را بر خصومت ایشان برمی انگیزاند و غرور نیز ایشان را از مدارا با کسانیکه یائین تر از خود می پندارند مانع می شود. دو دیگر اینکه برای عملی کردن معلومات خود وسائل و آلات و اسباب لازم در دست ندارند و علم شان نیز هنوز در مرحله نخستین است و قادر بر ابداع و اختراع نیستند. بالاتر از اینها پست ترین و زشت ترین غریزه بشری یعنی حسد است که مانع از پیشرفت کارها می شود. آنان که زودتر از دیگران می رسند و مقاماتی را احراز می کنند سدی در راه آنان می کشند که هنوز در راهند. برای روشن کردن این مسأله مثالی می آورم، در سال ۱۸-۱۳ دوسی بطهران رفته بود و برخلاف انتظارش از طرف وزارت فرهنگ بمنوان دانشیاری دانشگاه پزشکی طهران استخدام شد، بیدرتک با وزیر معارف آن زمان مرحوم مرآت ملاقات کرد و گفت اگر من پزشکیم و داروساز، معلم نیستم و شاگردی که از زیر دست

بقیه پاورقی در صفحه ۸۳۱

الفبائلی است. گروهی آنرا مخرب پندارند با استناد اینکه بوسیله کتابت فرهنگهای واقعی شفاهی و از سینه بسینه رسیده ازین میرود البته باید اعتراف کرد که سواد فرهنگهای کهن اجدادی را تغییر میدهد. ولی از روی تعمق باید دید که فرهنگ عبارت از چیست؟

هر قبیله و دسته از فرزندان آدم جهت بر حیات خود تعیین میکند. فرهنگ عبارتست از توضیح وضعی و حاکمیت بر آن وضع. و از این قرار وضع همه اقوام تغییر میکند. همه بر استقبال تمدن فنی مجبور می شوند. یعنی آلات و ادوات و دانستن ایشانرا بتغییر و تبدیل طبیعت راهنمایی می کند. پیش از آنکه تا کنون بر آن قادر بودند و این

بقیه پاورقی از صفحه ۸۳۰

من بیرون آید ارزشی علمی و عملی نخواهد داشت. معلمی خود رشته ای مخصوص است. اگر واقف در انتصاب من بر این کار اصرار دارید، اجازه بدهید تا باز بهر نگستان برگردم و معلمی بیاموزم.

مرحوم مرآت اینهمه درستی و وجدان و انصاف او را پسندید و گفت اگر همه ایرانیان وجدان شما را داشتند در زمانی کوتاه این مملکت به اوج تعالی و ترقی می رسید. پس با او موافقت کرد و پس از مواجهه با اشکالات بسیار بالاخره کار مسافرت صورت گرفت. در این اثنا جنگ بین المللی پیش آمد و وی با هزار زحمت توانست بکسب علوم موفق شود. در این ضمن در دانشکده پزشکی طهران تبدلالتی روی داده بود و همکاران صلاح خود را در این دیده بودند که نام او را از فهرست دانشیاران حذف نمایند. پس از خاتمه جنگ روزی مرحوم پروفیسور (Oberling) در پاریس بر حسب تصادف ملاقات اتفاق افتاده بود و پس از استحضار از معلومات او و چگونگی حالش گفته بود دانشکده طهران بوجود شخصی مانند شما سخت محتاج است، اسناد و مدارک تان را بدهید تا من در طهران اقدام فوری بکنم و شما را بکاریکه درخور تان باشد بگمارم.

در این حین آن استاد فقید را مشغله ای مهم مجبور بترك طهران کرد و بنا بر این از ریاست دانشکده طهران برکنار شد. چون بیاریس آمد آندوست را خواست و به او گفت من راجع به شما مذاکره کردم ولی دوستان تان مخالفت نمودند و در جواب سؤال او که مراد از دوستان کیست؟ گفت هر که دوست تراست مخالف تراست! پس از این مقدمه یکی از استادان دانشکده طهران نیز اقداماتی کرده بود و دوستان گفته بودند: «آقا می خواهید برای خودمان مخل بتراشیم؟» البته با چنین روحیه ای چه امیدواری برای آینده این مملکت می توان داشت. همه میدانند که امیدواری این شخص در رشته های مختلف از ادبیات گرفته تا علوم معلوماتی بدرجه استادی دارد و بارها بمقامات مختلف متشبه شده است که کاری پیدا بکنند و بوطن برگردد بجائی نرسیده است و اکنون بیست سال است حیران و سرگردان در این مملکت غربت بلا تکلیف مانده است و انتظار میکشد که شاید روزی خدمتی به او رجوع بکنند اگر دوستان «صادق و وفادار» بگذارند. جای بسیار تعجب است که در مملکتی که ظاهراً نه نفر از ده نفر مردم آن بیسوادند برای یکی از با سوادترین مردم آنجا کاری (حتی محقر) پیدا نمی شود.

خود بتغییر و تبدیل ذاتی خودشان مجبور می‌شود. هیچ مشابهتی مابین انسان تمدن جدید (فعال و پر شتاب و متعقل) با همجنسان جامعه‌های متقدم (تسلیم خرافات و قضا و قدر طبیعی با مخلوطی از اعتقاد و بیم) وجود ندارد و جدان در این یکی تیره است و در آن دیگری با تجزیه و تحلیل. مراد از وجودان تیره عدم توانائی است بر تجزیه و تحلیل عناصر جهان و تشخیص شخص از آنچه در پیرامون اوست. و مراد از وجودان با تجزیه و تحلیل قدرست بر تجزیه طبیعت و ترکیب مجدد آن قرار دادن انسان در مقام استیلا بر عمل و دادن ماشینها بدست او. ۱

ماشین همدست مرد است

اینکه جامعه تکنیک و فنی خطیر و تهدید کننده است. هر کس از آن کمایش اطلاع دارد. ولی اطلاعی سخت مشکوک. چه آنکه در ضمن مکالمه «جهان نوین» رایباد انتقاد می‌گیرند، منکر نتوانند شد که خود نیز در آن مقیمند و هر گز خیال ندارند که دل از آن بردارند و روی به جامعه‌های «همج یا وحشی» بگذارند تا در قرب طبیعت نفسی بر زند آسوده و عمری بسر آرند. چرا که انسان در نهاد خود استعدادی غریزی برای جدائی از طبیعت دارد. بحدی که مقاومت با آن تمایل محال می‌نماید. فی الجمله انسان طبعاً طبیعی نیست، بلکه بر طبیعت حکمران است. اگر چند حکمرانی کوچک و کم عرضه است. ولی روی هم رفته حکمران است. از اینروست که میتوان گفت که رهائی مرد در پیش روی اوست نه در بر گشتی محال بر پشت سرش. درد نبال ما پلها بریده هستند و راه رجعت ب طبیعت بسته است. ما ناچاریم که با تعقل خود را بکشیم و نتایج عملیات او را تحمل بکنیم. باید نه اعتقاد کامل بر این داشته باشیم که تعقل ما بر هر عملی مجاز است

۱- آفریننده هر انسانی را از عقل بهره‌ای داده است و چون انسان مانند جانوران دیگر برای زندگی طبیعی مجهز نیست، عقل او را برای تهیه‌ی مایحتاجش راهنمایی میکند. این مایحتاجها باقتضای محیط و اقلیم تفاوت می‌کند. عقبمانده‌ترین مردمان نیز درخود احتیاجات خود آلات و اسباب و ماشینهایی اختراع کرده‌اند، ولی امروز که وسایل حمل و نقل سریع‌السیر فاصله‌ها را کمتر گردانیده است، قهرآ اختراعات انسانهای «تمدن جدید» در سرزمین‌های انسان‌های «تمدن عتیق» رخنه کرده است و آن ملل عقب مانده ناچارند که خواه نخواستند هم در یف قافله‌ی زمان گردند، باید ماشینهایی را که خود ساخته‌اند از دیگران بعاریت بگیرند.

و همیشه خوشبختی به بار می آورد و نه او را سزاوار تعیب و سرزنش بدانیم. پس اقوامی بیشمار منکوب و مغلوب هجوم ماشین و آلات شده اند و دیگر قادر بدورانداختن آنها نیستند. انصافاً این ماشینها دشمنان سخت و بی امان نیز نیستند بلکه دستیاران و همکاران انسانند. اگر تمدن تکنیکی و فنی بدون مانع و رادع آزادانه در کار پیشرفت و توسعه است و اگر آینده فرهنگها بسته بر این است که چگونه تحلیل خواهند کرد که تمدن تکنیکی از اصل تمدن جهانی است. آنجا که آدمیزادی وجود دارد. همینقدر که تکاملی شایسته یافته باشد بذره های تعقل زمینی خواهند جست که در آن بتوانند ریشه بدوانند. آن که رزق درخبر از ارزن کاری ندارد ولی همه میتوانند همان شیوه حساب و شمار را بکار ببرند همچنانکه همان آلات و اسباب کار را. نتیجه اینست که اقوام کهن ناچار از برگزیدن یکی از این دو کار هستند: یا در زیر تمدن تکنیک و فنی



بایمال کردند یا آنرا استخدام نمایند. ولی اینچنین تمدنی را که سرشار از علوم است، بدون داشتن کمترین مایهٔ علمی بزیرفرمان نتوان آورد.

البته اقوامی که خواندن نمیدانستند هیچ در خور سرزنش و تحقیر نیستند. اینان تعلیم یافتگان واقعی هستند. گذشته از این اگر آفریقا و آسیایزودی از وضع فقر خود رهایی یابند. خواهند توانست از خود فصلی اصلی به تمدن فنی (تکنیک) بیاورند هیچ محقق نیست که این تمدن فنی تن همه ملتها را باهمان جامعهٔ متحدالشکل خواهد آراست. پس اینهمه ترس و هراس از اتحاد شکل چه موجب دارد؟ پیش از ظهور ماشین اقوام از چندین لحاظ باهم شباهت داشتند و حال آنکه پس از ظهور ماشین آنها باهم ابداً مشبه نمی شوند. روستائی زنگی بیش از آنچه در تصور آید بروستائی اروپائی میماند، ولی شهرنشین لندنی کمتر از آنچه در تصور آید بشهرنشین برلینی میماند.

چگونه؟ وطنی الخصوص: چرا؟

مبارزه با بیسوادی کار آراب عقل نیست، تفننی است زوقی و تفریحی بیفایده از ابداعات دانشگاهیان. این دو حقیقت را چنان ثابت شده می انکارند که دیگر کسی را بر آن اعتراضی نیست: پیکار با بیسوادی باید مربوط به گشایش اقتصادی باشد؛ یک نفر با سواد دانش نتواند اندوخت مگر بشرطی که آنچه می آموزد واقعاً زندگانی او را بهتر گرداند.

البته این دو پیشنهاد برای حل همه مشکلات کافی نیست تعلیم باید بجه زبانی باشد؟ و بدست کدام اشخاص؟ آیا باید اقدامی عاجل برگزید یا عملی متدرج؟ ارزش واقعی اسلوبهای «چشم و گوش» (یاسمعی و بصری) چیست جماعتی بی پروا از اهل خیره تعلیم را بوسیله تصویرنگار غیر مجاز و مردود می انکارند. بعقیده ایشان اینگونه تعلیم، اگر معمول شود روزی خواهد آمد که وسیلهٔ بسط معلومات خواهد گردید (بدون آنکه احتیاجی بتعلیم نوشتن باشد).؟ در میان ملتی بیسواد تمایز عده‌ای که احتیاج بدانستن دارند از عده‌ای که بعلت سن یا وضعیت مهجور خود قادر به اخذ آن نیستند، چگونه ممکن است؟ بچه‌طریق میتوان مانع شد که مردمی که تازه سوادی اتخاذ کرده‌اند مجدداً در بیسوادی

نیفتند؟ هزینه‌ها از کجا باید تمهید کرد؟ کار و وظیفه هر یکی از سازمان‌های ملی و سازمان‌های بین‌المللی چه خواهد بود؟ ولی همه این سؤال‌ها را میتوان جواب داد، چه اینها مسائلی تکنیکی هستند، یعنی مسائل حل‌کردنی. یکنفر اهل تکنیک سرانجام خواهد توانست مراروزی بکرة ماه بفرستد ولی هرگز نخواهد توانست بگوید که من به آنجا چرامی‌روم و در آنجا چه خواهم کرد؟ اشکال در آموختن خواندن و نوشتن به سرخ پوستان نیست بلکه در این است که ایشان رغبت به خواندن داشته باشند و آموزگاران دلیل محکم بر تعلیم ایشان. اینجا سخن از آن دلایل عمومی نیست که بتجزیه و تحلیل آنها پرداختیم یعنی لزوم مجهز بودن برای استقبال شایان از تمدن تکنیکی بلکه بحث بر سر اعمال و



اطلاق آنهاست بر کیفیتهای مخصوص. این امر موجب طرح سؤالهایی است از این قبیل «آیا سرخ پوستان مکزیک که بزبان قستیلی (اسپانیائی) تکلم نمی کنند، تن به تعلم درخواهند داد؟ صقلیان چه خواهند کرد؟ آیا اصلاح حکومتهای صعدولتا (Volta Haute) و ایران^۱ در رفع بیسوادی است؟ آیا قادر بایجاد بنای اجتماعی نوینی هستند که در آن مردم «باسواد» برای خود محلی مناسب پیدا نمایند؟

در مورد طبقه کارگر جواب این سؤال ساده و روشن است: در ضمن تعلیم خواندن و نوشتن باید طرق بهتر گردانیدن وضعیت رانیز به ایشان نشان داد و وسایل استفاده را از معلومان نشان برایشان فراهم نمود. عبارت دیگر باید سواد را شریک تشکل اقتصادی و اجتماعی گردانید. باید آموزش را در پروگرام (برنامه) تجدید بلدی ثبت نمود. لاجرم از تجربه میتوان نوعی قاعده و قانون استخراج کرد. ملتی بیسواد وقتی هوس آموزش را احساس میکند که طبقه باسواد چندان به او نزدیک باشد که بتواند فاصله فیما بین را اندازه بگیرد و اگر فاصله چندان زیاد باشد که آنرا نتوان پیمود هر آینه رغبت و هوس تعلم در آن ملت بستی میگرداند که آنرا نتوان پیمود هر آینه رغبت و هوس نوشتن خواهند گردید تحریک اجتماعی در شهرها و روستاها یکسان خواهد شد علیهذا جامعه بکلی تغییر خواهد یافت. همین قدر که سؤال «برای چه» جای خود را به سؤال «بسیوی چه» بدهد هم تراستی که معلوم شود که جامعه ای میخواهند ایجاد بکنند در اینصورت البته میتوانند آنرا ایجاد بکنند. اصولا نبودن بیسوادی واجب است. ولی محقق نیست که همه فرمانداران و قدرتمداران سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و متظاهر بروحانیت بخواهند پشتیبان چنین اقدامی باشند. خواهند گفت که توسعه سواد زیاد است یا مخارج هنگفت در بردارد و خواهند کوشید که مقصود باطنی خود را در ظاهر از روی تزویر

۱- نگارنده مقاله من باب مثال از دو کشور صعیه ولتا و ایران نام برده است و هیچ قصد توهین به ایران ندارد بلکه بنا بر مثل معروف «دخترم بتو میگویم، عروسم بتو میفهمانم» مرادش ممالکنی است که در آنها ارباب نفوذ تکامل و بیداری مردم را بحال خود مضری پندارند. و گرنه اقدامات مهم ایران در راه تعلیم ملت، ایجاد سیاه دانش، تکثیر مدارس، افتتاح کلاسهای شبانه، ترغیب اکابر بر تعلم و بالاتر از همه تشکیل کنفرانس یونسکو در طهران برهانهائی قاطع است بر تصمیم جدی دولت در قلع و قمع ریشه جهالت و بیسوادی. اراده اعلیحضرت محمد رضا شاه از کلیه این اقدامات آشکار است که میخواهد پادشاه ملتی لایق و دانا و باسواد و مترقی باشد!

«صورت شرعی» بدهند چه مرام اصلی از این بهانه جوئی اینست که برآستی تبدل جامعه که شرط اول قدم در آن تعمیم سواد است بعقیده ایشان زاید است یا از عدم استیلای خود برچنان جامعه نوین و باسوادییم دارند خلاصه کلام اینست که آیا ترقی و تکامل واقعی ممالک غیر متکامل مورد قبول است یا مورد قبول نیست؟

تهیه و تنظیم تکامل

از آن لحظه که اصل تکامل مورد قبول واقع شد. تعلیم الفبا باید در پروگرام عمومی تکامل جای بگیرد. چه بدون پروگرامی مرتب تکامل صورت نتواند گرفت بی گمان اگر در دنیای کنونی وضعی اقتصادی وجود دارد که در آن بطور کامل و بطور عاجل و بطور عادی، برای ازدیاد ثروت، اعتماد به فضیلت و اهمیت بازار نباشد، همانا وضع ممالک غیر متکامل است. در کشورهای صنعتی، فعالیت اقتصادی بایدمبنی بر اصول محکم باشد بدلیل آنکه اجزاء چرخها و ماشینها روز بروز پیچیده تر میگردد، در کشورهای غیر صنعتی نیز حال بر همین منوال است. برای آنکه فقر، به گرد آوردن نیروهای انسانی و استعمال آنها از روی فکر و اندیشه و ادار میکند. پس این تکامل اصولی ایجاب میکند که «سرمایه انسانی» با همان نظر احترام نگریسته شود که «سرمایه مادی» چه رشد نمواند یکی بارشد و نمو آن دیگری دوش بدوش می رود.

این سخن را حقیقتی باید، تا معانی بدل فرود آید!

از دو مثال زیرین این دعوی بنبوت میرسد: کشایش ممالک فقیر مستلزم تجدید زراعتی است که محصول آن چندان کم است که باور نتوان کرد و حتی بدرستی معلوم نیست. این مسئله مهم تجدید زراعتی حل نخواهد شد مگر اینکه همه روستائیان یا لااقل عدهای کثیر از ایشان بویژه طبقه جوانان برای درک معلومات نوین مستعد باشند سهم ایشان تنها منحصر بخواندن طرز استعمال کودها نیست بلکه ورود مستقیم و کامل ایشان است در جامعه ای که پای بست آن بر کار و کوشش و حرکت گذاشته شده است. مقصود قدم نهادن است از جهان عادات ساکن و خرافاتی بجهان تعقل ابداعی مقصود درهم شکستن طلسم انزوائی عتیق است و گر نه همه آزمایشهای راهنمایی و همه کشتزارهای دلخواه و

برنجستانهای زیبا که همانند سپاهی آماده پیکار جلوه میکنند زود متروک خواهد شد مثال دیگر امر اقتصادی بلدی و صنعتی است که اصولاً سرشار از تکنیک است بموجب اینکه زائیده علم است و نتیجه عمل بر علم برای ممالک فقیر لزوم صنعت کمتر از لزوم تجدد زراعتی نیست چه در تجزیه و تحلیل نهائی می بینیم که قطبهای تکامل صنعتی تکامل کلی مملکت را آغاز میکنند و ادامه آنرا بعهده میگیرند و حال آنکه ترقی و توسعه صنعت بدون اشتغال مردم مجال است. یعنی بدون مهیا کردن اساسی کارکنان سزاوار از هر طبقه و از هر مشغله از طبقه کارگران گرفته تا طبقه کارگردانان (تصور این که تکامل و توسعه وسیله دفع مملکتی است در حالی که مدیریت دوا بر بعدر عدم مردی لایق و کاردان بکلی از دست بومیان بیرون باشد خیالیست واهی) از مأمور گرفته تا محقق از اهل تکنیک صنعتی گرفته تا اهل تکنیک شعبه های ضمیمه با آنکه تفوق استخدام و اشتغال افراد بر تعلیم و تربیت طبقه بالغ مسلم و محقق است باز آموختن الفبا طبقه مردم بالغ لزوم دارد بدلیل آنکه مراد از آن اینست که کلیه جامعه غیر متکامل را مبدل به جامعه ای نماید که شریک تمدن تکنیکی باشد.

تا این شرایط جمع نکرده. اینچنین جامعه ها با ترتیب و انتظام درست تکامل نخواهند یافت و از میان شکافته خواهند شد. آنها نظیر تکامل قلمروهای نفت خیز اقلیم خوانیره (خاور میانه) خواهد بود که در آن نهادولت طبقه مخصوصی را اثر و تمند میگردانید و قطبهای تجدد (یعنی صنایع نفتی) قله هائی ایجاد می کرد که زمینه اقتصادی کاملاً دستخوش طرق عصر عتیق بود. برای استفاده از حواشی تجدد همیشه در آسیا و آفریقا این گونه طبقه مخصوص متقرب وجود خواهد داشت اروپائیان تقصیر اعطف به غلطکاریهای هیئت حاکمه ممالک فقیر خواهند نمود. ولی آیا کوشش خواهند کرد و آنچه را که لازم است اعمال خواهند کرد که توسعه و تکامل بصورتی مرتب درآید؟

۱- انجمنهای بین الملل همه با نیت خوب ایجاد شده اند و همه دولتها طوعاً و کرهاً در آنها شرکت می کنند ولی مسلم نیست که همگی در باطن با تصمیمات آن انجمنها موافق باشند اگر چه ظاهراً مخالفتی ابراز نمی کنند. حسن نیت اشخاص را از عمل شان باید سنجید. مردد کار هرگز کار بد را تصحیح نمی کند بعضی از فرمانروایان ممالک اسلامی بویژه آنان که دعوی ریاست دینی نیز میکنند هیچ بهانه ای ندارند که مردم را از ترقی و تعلیم بازدارند در صورتی که دین مبین اسلام

بقیه پاورقی از صفحه ۸۳۸

جدا مشوق علم است و ترقی و اساس آن بر عدل و انصاف گذاشته شده است. البته چنین پیشوایان در حانی، که هوا و هوس و تجملشان در سایه جهل و بیسوادی عوام تأمین میشود بیم از آن دارند که اگر مردم الفبا بیاموزند افکارشان باز خواهد شد و بر حقوق خود آگاه خواهند شد دیگر دستمزد خود را تیمناً به ایشان تقدیم نخواهند کرد. تعلم زنان را حرام میدانند چه زن باسواد تن بکنیزی در حرمسراها در نخواهد داد. اینان هر آنچه را برخلاف منافع شخصی خود می بینند، خلاف شرع می نامند و خود بهر عمل مخالف شرع که باشد صورت شرعی می دهند و بی پروا به آن مرتکب می شوند ربا میخورند و نام آن را بیع بشرط می گذارند و زنا میکنند و آنرا بصورت صیغه منقطه درمی آرند و هیچ سندی از احکام دینی بتجویز این هر دو امر حرام ندارند. اگر واقعاً پیشوایان دینی اسلام حقایق مذهب ما را از روی صداقت بمعرض نمایش می گذاشتند بیش از دو ثلث مردم روی زمین بدین اسلام میگریزیدند. حق آنست که از کشیشان نصرانی سرمشق بگیرند که در کلیه و سایل تربیت افکار و تبلیغات و تعلیمات اجتماعی دست می برند. مدارس ایجاد میکنند طماطر میدهند برای سینما فیلم تهیه می نمایند. در بازیهای ورزشی کودکان و جوانان را مشق میدهند. در بند کسب ثروت نیستند و اگر از خود سرمایه ای دارند آنرا وقف امور خیریه میکنند. بیمارستانها می سازند که در آنها زنان تارک دنیا بی مزد به پرستاری بیماراران همت میگذارند. زمانی بود که اینان نیز مانند آخوندهای ما آلوده خرافات بودند و اگر درسه قرن پیش از این «گالیله» را تکفیر می کردند بجرم اینکه گفته بود زمین میچرخد، امروز بواقمیت علوم جدید معتقد شده اند و عجب است که در سالی که اسقف اعظم پائول ششم گالیله را تیرئه می کند و حکم تکفیرش را باطل می سازد، شیخ عبدالعزیز معاون دارالعلم اسلامی مدینه حکم بر ثابث بودن زمین میدهد و کسانیرا که بر حرکت آن معتقد باشند واجب القتل میدانند ۱۱۱

حاشیه بر حاشیه - کوپرنیک (Copernic) ستاره شناس لهستانی متولد سال ۱۴۷۸

بعد از میلاد مسیح و متوفی سال ۱۵۴۳، نخستین کسی است که به حرکت وضعی و انتقالی سیارات بی برد و رای خود را ابراز کرد که هر سیاره بدور خود میچرخد و بگرد آفتاب نیز میگردد. مسلم است که این اکتشاف غوغائی بر پا کرد و در مباحثه بروی ارباب معرفت باز شد. پس از چندی گالیله ستاره شناس معروف ایتالیائی در پیروی از عقیده کوپرنیک بدلائل محکم حرکت زمین را به ثبوت رسانید. نام این ستاره شناس ایتالیائی معروف به جلیله یا گالیله در اصل گالیلیو گالیلی بود (Galileo Galilei) (متولد سال ۱۵۶۴ و متوفی سال ۱۶۴۲) وی در عالم ریاضیات و طبیعیات و ستاره شناسی یکی از پایه گذاران طریقه تجربه ای بود چندین قانون طبیعی کشف کرده است که از آن جمله است تساوی زمان حرکات کوچک آویزه یا پاندول. قوانین سقوط اجسام توضیح قاعده سکون و ترکیب حرکات. طرح میزان الحراره. سال ۱۶۰۹ در شهر ونیز نخستین دوربین نجومی را ساخت و با آن حرکت وضعی کره ماه را مشاهده نمود. علیهذا چون به رای کوپرنیک گرویده بود که برخلاف رای کلیسای ترسائی بود و دیوان کیفر روم آنرا اکثر میدانست، گالیله محکوم شد که تعلم آن را ترک بکند. ناچار بر این حکم گردن نهاد ولی چون به فلورانس رفت در سال ۱۶۳۲ کلیه حجتهای خود را دایره حقیقت آراء کوپرنیک منتشر ساخت و این امر موجب صدور حکم تکفیر او گردید و برای گریز از شکنجه ناچار در برابر محکمه دینی بدو زانو نشست و بر بطلان عقیده خود در باب حرکت زمین اعتراف کرد (سال ۱۶۳۳). مهذا در رای خود چندندان ثابت بود که چند لحظه پس از آن جمله معروف را بر زبان راند: «Eppur si muove» (و حال آنکه حرکت میکند!) با آنکه در حکم امروز مدتهاست که همه حتی کلیسا حرکت زمین را پذیرفته اند حکم تکفیر گالیله همچنان بر جای بود تا آنکه پاپ پائول ششم بر آن حکم

بدون تعلم اقتصاد برآه نمی افتد و تکامل و ترقی رضایتبخش حاصل نمی شود، و بدون توسعه تعلم، توسعه اقتصاد متکامل پایدار نمی ماند. اینک دو جمله که مارا بعواقبی خطیری می کشاند. در حقیقت در اندیشه لزوم تقلیل نابرابری ملل و استیلا بر تکنیک مآتابه آنجا رسیده ایم که بر ما مکشوف شده است که تعلیم و تربیت احتیاجی است متداوم و جزو تجملات نیست. علم و تکنیک ابداع بشر است و برای رو برو شدن با وضع نوین خود او را ب تکامل خود وادار میکنند. تربیت مردمان باید در دستور حکومتها وارد شود. برای ادراک آن مدت زمانی لازم است ولی مشاهده این حال که امروزه از لزوم تعلیم القبا به بیسوادان سخن می رود و حال آنکه پیش از این تنها به تعییب یا تمجید بیسوادان از دورا کتفا میشد، خود دلیلی است واضح بر اینکه کار تغییر آغاز شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بقیه پاورقی از صفحه ۸۳۹

قلم ابطال کشید. (حضرت مسیح بمدعیان خود میگفت: اگر غلط می گویم دلیل بیاورید و ثابت کنید که سختم بر خطاست و اگر راست می گویم پس چرا می آزارید؟)
اکنون اگر شیخ عبدالعزیز دلایلی بر رد این رای دارد اپرا بنماید ولی حکم بر قتل و ضبط اموال معتقدان حرکت زمین دادن مخالف عقل است و شرع. اسلام حکم هر کسب علم داده است، «اطلبوا العلم ولو کان بالبعین» قرآن مجید نیز رای به گردش خورشید به دور زمین نمی دهد بلکه می گوید حرکت خورشید مستقر است، «الشمس تجری لمستقر لها ذلك تقدیر العزیز الحکیم والقمقمر قنرناه حتی عاد کالمرجون القدییم» اگر سعدی گفته است زمین لگد خورد از گاوخز بملت آن که ساکنست نه مانند آسمان دوار مطابق عقاید عصر خود استدلال آورده است. سعدی منجم نبود شاعر بود و میدانیم که پای استدلالیان چوبین بود.